

ویژگی تلازم و نقش آن در متصله لزومیه

محمدعلی نوری*

چکیده

یکی از مفاهیمی که در فربه شدن دانش منطق نقش دارد و رد پای آن را می‌توان در گستره وسیعی از مباحث این دانش پیدا کرد، مفهوم لزوم است. لزوم به معنای پیوند ضروری میان دو چیز است؛ به گونه‌ای که جدایی‌پذیر نباشند. این معنا در بحث‌هایی مانند دلالت، کلیات خمس، قضیه شرطیه، انتاج قیاس و تلازم قضایا، شرایطی را پدید آورده که نتیجه آن بالا رفتن دقت منطقی و کارکرد قواعد منطقی در این بحث‌هاست. با این وجود، اهمیت اصلی لزوم در دانش منطق به بحث قضیه شرطیه اختصاص دارد و واژه لزوم در این دانش یادآور تلازم میان مقدم و تالی در متصله لزومیه است. به همین دلیل نیز نگاه‌شسته حاضر تلاش دارد به بررسی تلازم در قضایای شرطیه بپردازد. این تلازم، از یک سو سبب جدایی متصله لزومیه از متصله اتفاقیه شده است و از سوی دیگر، ریشه تقسیمات لزومیه است؛ چراکه این تقسیمات، از اختلاف نوع تلازم میان اجزای لزومیه پدید آمده‌اند. در این باره افزون‌بر تبیین لزوم در متصله لزومیه و اقسام و شرایط آن، به زوایای گوناگون خود لزوم و انواع آن در منطق در راستای فراهم آمدن زمینه بحث از شرطیه برآمده از آن، اشاره می‌گردد.

واژگان کلیدی: متصله لزومیه، لزوم، تلازم عقلی، علاقه ذاتی، انواع اتصال لزومی، احکام اتصال لزومی.

*. هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

مقدمه

یکی از مباحث مهم و اثرگذار در هریک از دو بخش منطق، یعنی بخش تعریف و بخش حجت، «لزوم» است که با حفظ اصل معنای خود و البته با لحاظ بسترهای متفاوت در منطق، احکام و شرایطی را به وجود آورده است. برای نمونه در بحث دلالت، شرایط دلالت التزامی را آشکار و دلالت التزامی معتبر را روشن می‌سازد (انصاری، ۱۳۸۶، ص ۳۰). نیز در بحث کلیات خمس و تعریف، در تمایز میان لوازم و ذاتیات و عوارض دائم مفارق (فخر رازی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۶۴-۶۵) نقش دارد. همچنین در بحث قضایا و استدلال‌ها، در تمایز میان متصله لزومیه و متصله اتفاقیه و پرهیز از مغالطات در قیاس‌های اقترانی شرطی و استثنائی کاربرد دارد (طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۲۱۶).

به دلیل جایگاه محوری لزوم در بحث از قضایای شرطیه و در راستای نشان‌دادن جایگاه لزوم در منطق و نقش محوری آن در تحقق متصله لزومیه، نوشتار کنونی درصدد بیان مفاد لزوم و پیامدهای آن در منطق است. البته با تمرکز بر قضیه برآمده از تلازم و اقسام و شرایط آن که از بسترهای مهم مرتبط با لزوم در منطق است. برای بهتر محقق شدن این هدف، مباحث مطرح در این نوشتار، در چند گام طراحی شده است. در گام نخست، معنای لزوم و اقسام آن در جهت بیان گستره این معنا و لوازم و نتایج آن بیان می‌شود. در گام دوم، مفهوم‌شناسی متصله لزومیه ذکر شده و مفاد اتصال در لزومیه و انواع تلازم در این قضیه توضیح داده می‌شود. در گام سوم، اقسام اتصال برآمده از انواع تلازم میان مقدم و تالی در متصله لزومیه بیان گردیده، هویت آن‌ها تبیین می‌شود. در گام چهارم، برخی از احکام لزومیه مانند صدق و کذب، حصر، جهت و رابطه لزومیه با منفصله مطرح می‌گردد.

درباره لزوم و نیز متصله لزومیه و ویژگی‌های آن‌ها، افزون بر آنچه در میراث حکمی و منطقی آمده، مقالاتی در دوران کنونی نوشته شده‌اند که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: ۱. متصله لزومی در منطق سینوی و نقد و تحلیل رویکردهای مختلف درباره نسبت آن با انواع شرطی در منطق جدید (نوشته مرتضی حاج‌حسینی)؛ ۲. نگاهی به بحث تلازم بین متصله لزومیه و منفصله در کلام خواجه نصیرالدین و فخررازی و بررسی تطبیقی آن با منطق جدید (نوشته عسگر دیرباز و حسین مطلبی کربکندی)؛ ۳. متصله لزومیه و انواع آن در منطق سینوی همراه با تحلیل و نقد برخی دیدگاه‌ها (نوشته مرتضی حاج‌حسینی)؛ ۴. نسبت ارزش شرطی لزومی و ارزش مقدم و تالی آن در منطق سینوی (نوشته علیرضا دارابی). ۵. فروکاهش تلازم به علیت؛ نزاعی در سنت فلسفه اسلامی (نوشته امیرحسین زادیوسفی).

آنچه در مجموع این مقالات درباره لزوم و متصله لزومیه منعکس شده، مواردی از این قبیل است:

معنای تلازم میان دو شیء و نسبت آن با رابطه علیّت؛ بررسی جایگاه و اهمیت متصله لزومیه؛ انواع این قضیه؛ شرایط صدق این قضیه و نقش مقدم و تالی در ارزش صدق آن؛ رابطه لزومیه با قضایای شرطی در منطق جدید؛ تلازم این قضیه با قضیه منفصله.

هریک از این موارد که در یکی از مقالات بالا توضیح داده شده، گویای بخشی از ویژگی‌های تلازم و نیز بخشی از ویژگی‌های متصله لزومیه هستند، نه همه آن‌ها (که البته محتوای برخی از آن‌ها نیز با لحاظ میراث حکما، با اشکالاتی همراه‌اند) و این ویژگی‌ها نیز با هم نسبت‌سنجی نشده و نقش تلازم در متصله لزومیه و اقسام و شرایط آن هم بیان نشده است. از این رو، باید در نوشتاری جدید این کاستی‌ها تا اندازه‌ای جبران شود و نگارش مقاله پیش‌رو نیز در همین راستا است. تمایز نوشتار پیش‌رو با مقالات یادشده آن است که در این نوشتار، هم مفاد خود لزوم و هم مفاد شرطیه‌ای که از آن برآمده، بررسی شده است و ابعاد گوناگون هر یک از لزوم و متصله لزومیه و ارتباط آن‌ها با یکدیگر نیز بیان شده است. از این رو، تلاش شده با بهره‌گیری از میراث حکمی، تصویری کلان و جامع از حقیقت لزوم و لزومیه و نقش تلازم در قضیه لزومیه ارائه شود.

لزوم و اقسام آن

واژه لزوم در لغت به معنای ممتنع بودن انفکاک چیزی از چیز دیگر (جرجانی، ۱۴۰۷، ص ۲۸۴-۲۸۵) و به‌دیگرسخن به معنای رابطه ضروری میان دو چیز است. با لحاظ همین معنای لغوی است که واژه لزوم در اصطلاح حکمی، برای پیوند ضروری میان دو شیء یا میان دو حکم به کار رفته است (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۷۸؛ جرجانی، ۱۴۰۷، ص ۲۸۴-۲۸۵). در بررسی معنای لزوم، نخست باید اشاره شود که دو واژه تلازم و ملازمه گرچه درباره لزوم دوطرفه میان ملزوم و لازم هم به کار می‌روند و از این جهت معنایی اخص از لزوم (که صرف استلزام ملزوم برای لازم است؛ خواه اینکه لازم نیز مستلزم ملزوم باشد یا نباشد) دارند، ولی به پیروی از برخی منابع منطقی که هر سه واژه لزوم، تلازم و ملازمه را به یک معنا گرفته‌اند (جرجانی، ۱۴۰۷، ص ۲۸۴)، مراد از تلازم و ملازمه در اینجا همان معنای لزوم است.

لزوم یا بین است و یا غیربین و بین نیز تقسیم می‌شود به بین بالمعنی الاخص و بین بالمعنی الاعم. لزوم بین بالمعنی الاخص آن است که صرف تصور ملزوم، تصور لازم را در پی دارد. لزوم بین بالمعنی الاعم آن است که برای تصدیق به لزوم، افزون بر تصور ملزوم، به تصور لازم و تصور نسبت میان ملزوم و لازم نیاز است. در لزوم غیربین، لزوم اصلاً روشن نیست و پی‌بردن به آن، نیازمند قرائن و دلایل خارجی است

(شهبازی، ۱۳۴۰، ص ۲۰). مثال لزوم بین بالمعنی الاخص آن است که صرف تصور دو نقیض، ملازم با تصور محال بودن اجتماع و ارتفاع آن‌هاست. مثال لزوم بین بالمعنی الاعم آن است که برای حکم به اینکه «دو، نصف چهار است» باید هم دو هم چهار و هم نسبت میان دو و چهار تصور گردد. مثال لزوم غیر بین آن است که صرف تصور زوایای مثلث و تصور دو زاویه قائمه و تصور نسبت میان آن‌ها، ملازم با حکم به تساوی زوایای مثلث با دو زاویه قائمه نیست؛ بلکه این حکم نیازمند اقامه دلیل هندسی است.

لزوم از این جهت که میان دو امر متقابل باشد یا میان دو امر متلازم، به لزوم در متقابلات و لزوم در متلازمات تقسیم می‌شود. لزوم در متقابلات، تلازم میان یک امر موجود و یک امر معدوم است، به‌گونه‌ای که با موجود بودن یک طرف، طرف دیگر معدوم می‌شود و با معدوم بودن یک طرف، طرف دیگر موجود می‌شود؛ مانند تلازم میان انسان و لایسان و هر دو نقیض دیگر. لزوم در متلازمات، تلازم میان دو امر موجود یا دو امر معدوم است، به‌گونه‌ای که با موجود بودن یک طرف، طرف دیگر نیز موجود می‌شود و با معدوم بودن یک طرف، طرف دیگر نیز معدوم می‌شود مانند تلازم میان انسان و ناطق و تلازم میان لایسان و لانااطق (ابن‌رشد، ۱۹۸۰، ص ۱۱۴).

فارابی در بیان اقسام لزوم و تلازم میان دو شیء، نخست لزوم را به لزوم بالعرض که تلازم میان دو شیء به‌گونه اتفاقی است و لزوم بالذات که تلازم میان دو شیء به‌گونه اتفاقی نیست، تقسیم می‌کند. سپس لزوم بالذات را به لزوم علی‌الاکثر که تلازم ذاتی میان دو شیء دوام ندارد و لزوم بالاضطرار که تلازم ذاتی میان دو شیء دوام دارد، تقسیم می‌کند. پس از آن لزوم بالاضطرار را، به تام‌اللزوم که تلازم میان دو شیء دو سوویه است، یعنی با وجود (یا عدم) هریک از آن‌ها، دیگری نیز موجود (یا معدوم) خواهد بود و غیر تام‌اللزوم که تلازم میان دو شیء یک سوویه است، یعنی تنها با وجود (یا عدم) یکی از آن‌ها، دیگری نیز موجود (یا معدوم) خواهد بود (و لا عکس)، تقسیم می‌کند. فارابی در پایان این بحث می‌گوید، لزوم و تلازم میان دو شیء، همان است که شرطیه متصله از آن تشکیل می‌شود (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۷۸-۷۹).

لزوم در طبقه‌بندی دیگر، به لزوم عقلی و لزوم خارجی تقسیم می‌شود. لزوم خارجی، ارتباط ضروری میان موجودات است که اگر این رابطه برای ذهن آشکار نباشد، حکم به تلازم از سوی انسان تحقق نمی‌یابد. لزوم عقلی، ارتباط ضروری میان دو شیء در ذهن است. به‌گونه‌ای که ذهن بی‌می‌برد وجود هر یک از آن‌ها بالذات مستلزم وجود دیگری است و جداناپذیر بودن هریک از آن‌ها از دیگری به‌حسب ذات است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۵۰). از این‌رو، در تلازم عقلی، عقل پی‌می‌برد که میان

ملزوم و لازم، رابطه علیت برقرار است (همو، ۱۳۶۰، ص ۸).

عقلی بودن تلازم میان ملزوم و لازم، ایجاب می‌کند که لزوم را حقیقی و نه لفظی و صرفاً در مقام گفت‌وگو بدانیم؛ زیرا آنچه را عقل آشکار می‌کند، ریشه در واقعی بودنش دارد و صرفاً به قرارداد و اعتبار نیست (طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۷۲-۷۳). البته منشأ و پدیدآورنده تلازم، تنها خارج نیست و می‌تواند ذهن، عرف و... باشد.

پس از روشن شدن معنای لزوم و انواع آن، اکنون می‌توان به مفاد لزوم در برخی از مباحث منطقی که برپایه تلازم استوار شده‌اند، اشاره کرد. در فضای دلالت التزامی، لزوم محور پدیدآمدن دلالت واژه بر معنای التزامی است؛ زیرا اگر میان معنای موضوع له و معنای خارجی، تلازم نباشد، دلالت التزامی تحقق نمی‌یابد (انصاری، ۱۳۸۶، ص ۳۰). مراد از لزوم در دلالت التزامی، لزوم ذهنی است نه خارجی؛ چون اگر میان معنای مطابقی و معنای التزامی، تلازم ذهنی نباشد، اگرچه میانشان تلازم خارجی باشد، انتقال فهم از معنای مطابقی به معنای التزامی انجام نمی‌گیرد و این به معنای نفی دلالت التزامی است (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۱۱). همچنین در دلالت التزامی، لزوم به‌گونه لزوم بین بالمعنی الاخص است (شهایی، ۱۳۴۰، ص ۲۰).

محال بودن انفکاک میان معنای مطابقی و معنای التزامی یک واژه، یا در ظرف عقل است، مانند «تلازم میان سقف و دیوار یک خانه» یا در ظرف عرف است، مانند «تلازم میان مسما‌ی حاتم و بخشندگی». از این رو، لزوم در دلالت التزامی، از حیث زمینه پیدایش، به عقلی و عرفی تقسیم می‌شود (انصاری، ۱۳۸۶، ص ۲۹-۳۰).

در فضای بحث از اتصاف موضوع به یکی از کلیات، تلازم میان موضوع و عرض لازم آن، مصداق لزوم است. در این بحث، اتصاف موضوع به وصف لازم، از یک سو در برابر تقوّم موضوع به ذاتی است؛ از دیگر سو، در برابر اتصاف اتفاقی موضوع به عرض مفارق قرار دارد که انفکاک‌پذیر است (طوسی، ۱۳۷۵ ب، ج ۱، ص ۴۷). مراد از لزوم در بحث اتصاف موضوع به عرض لازم نیز لزوم ذهنی است؛ زیرا تا ذهن به تلازم میان موصوف و عرضش پی نبرد، به اتصاف لزومی موضوع به عرضش حکم نمی‌کند.

در فضای شرطیه متصله، تلازم خارجی میان مقدم و تالی، تنها در واقع و نفس الامر است و هنوز این تلازم برای عقل شناخته شده نیست؛ ولی تلازم عقلی میان مقدم و تالی، هم در واقع و نفس الامر است و هم به حکم عقل (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۳۳-۲۳۴). لزوم در قضیه متصله، هنگامی سبب تفکیک لزومیه از اتفاقیه می‌شود که عقلی باشد، نه صرفاً خارجی (طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۶۹). تقسیم لزوم

بالذات به لزوم علی الاکثر و لزوم بالاضطرار ازسوی فارابی، هماهنگ با تقسیم لزوم به دائم و غیردائم در فضای شرطیه متصله است. در لزوم دائم، اتصال میان وضع مقدم و تالی، به دلیل نبود مانع، همیشگی است؛ مانند «اگر آفتاب بتابد، روز موجود است». در لزوم غیردائم، اتصال ممکن است با مانع همراه باشد و بنابراین، همیشگی نیست؛ مانند «اگر خورشید و ماه برابر هم قرار بگیرند، خسوف می‌شود». در مثال دوم، ممکن است خورشید و ماه برابر هم باشند، ولی به دلیل وجود مانع، خسوف نشود (همان). لزوم در متصله لزومی، همچنین به کلی و جزئی تقسیم می‌شود و مراد از این دو نوع لزوم، کلی و جزئی بودن اتصال میان مقدم و تالی است (بغدادی، ۱۳۷۳، ص ۷۷).

لزوم در دانش منطق، منحصر به موارد یادشده نیست و نمونه‌هایی دیگر نیز برای آن وجود دارند. برای نمونه، ارتباط میان مقدمات و نتیجه یک قیاس معتبر را می‌توان گونه‌ای از لزوم شمرد؛ زیرا مقدمات هر قیاس معتبر، به‌گونه ضروری صدق نتیجه آن را در پی دارند. گواه این سخن، التفات به تعریف قیاس است: «قول مؤلف من قضایا متی سلامت، لزوم عنه لذاته قول آخر» (ارموی، ۱۲۹۴، ص ۲۴۲). از دیگر نمونه‌های لزوم در منطق، تلازم میان قضایا مانند تلازم دو شرطی یا تلازم حملیه موجبه معدوله «هر الف غیر است» با سالبه محصله «هیچ الف ب نیست» می‌باشد. در این راستا، همچنین می‌توان به تلازم قضایا در استدلال‌های مابشر اشاره کرد؛ زیرا در استدلال‌های مابشر، صدق یا کذب یک قضیه، مستلزم صدق یا کذب قضیه دیگر است.

متصله برآمده از لزوم

آنچه از لزوم و تلازم در نگاشته‌های منطقی پررنگ است و بر آن تمرکز ویژه شده، تلازم در فضای قضیه و شرطیه پدید آمده از آن یعنی متصله لزومی است که قوام این قضیه به تلازم میان مقدم و تالی است. به همین دلیل نیز در ادامه این نوشتار به بررسی ماهیت متصله لزومی و اقسام، شرایط و کارکرد آن پرداخته می‌شود. از آنجاکه قضیه متصله لزومیه بیانگر رابطه لزومی میان مقدم و تالی است، ارزشمندترین نوع قضایای متصله است و بدون آن بحث از اتصال میان مقدم و تالی فایده‌چندانی ندارد. گواه این سخن آن است که سکستوس امپیریکوس درباره شرایط صدق و کذب متصله، از رواقیان چهار نظریه را ذکر کرده (Sextus, 1967, II, p.110-112) که همه آن‌ها لزومیه را شامل می‌شوند. در میان منطق‌دانان مسلمان به نظر می‌رسد نخستین بار فارابی به بحث از متصله لزومیه پرداخته و اتصال در متصله را به ضروری و اتفاقی تقسیم کرده است (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۴۵۰). پس از فارابی،

ابن سینا به تفصیل از تمایز میان اتصال لزومی و اتصال اتفاقی سخن گفته است (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۳۳-۲۳۴). وی به این اندازه بسنده نکرده و به بیان مصادیق تلازم میان مقدم و تالی در لزومیه نیز پرداخته است که در ادامه می‌آید. همچنین گویا واژه «لزومیه» را نخستین بار ابن سینا به کار برده است (همان، ص ۲۹۷).

برای نشان دادن جایگاه متصله لزومیه در منطق، دست‌کم می‌توان به سه کارکرد مهم این قضیه اشاره کرد: ۱. لزومیه می‌تواند مقدمه برهان واقع شود؛ زیرا تالی آن از لوازم ضروری مقدم است (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۲۷۴)؛ ۲. در قیاس اقترانی شرطی اتصالی، اعتبار شرایط هر شکل وابسته به این است که متصله، لزومیه باشد و نه اتفاقیه (فخر رازی، ۱۳۸۱، ص ۳۱۳)؛ ۳. در قیاس استثنایی اتصالی، دو قاعده وضع مقدم و رفع تالی تنها در صورتی جاری می‌شوند که رابطه مقدم و تالی در مقدمه شرطی، لزومی باشد (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۳۹۰؛ طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۲۱۶) و بنابراین لزومیه پایه اصلی قیاس استثنایی اتصالی است و متصله اتفاقیه در این قیاس دارای نقش نیست.

نزد بیشتر منطق دانان، لزومیه عبارت است از متصله‌ای که وضع مقدم در آن، ذاتاً مستلزم وضع تالی است (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۳۴-۲۳۵؛ ساوی، ۱۹۹۳، ص ۱۶۲؛ طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۶۹). مراد از وضع مقدم، فرض صدق مقدم و مراد از وضع تالی، صدق تالی است. از این رو، برخی از منطق دانان از لزومیه چنین تعبیر کرده‌اند: «در لزومیه فرض صدق مقدم، ذاتاً صدق تالی را استلزام دارد» (کاتبی، ۱۹۹۸، ص ۲۱۶) به این معنا که اگر مقدم صادق باشد، حتماً تالی صادق است.

ریشه استلزام ذاتی در لزومیه آن است که در این قضیه میان مقدم و تالی علاقه‌ای ذاتی وجود دارد که با وجود آن، وضع مقدم ضرورتاً وضع تالی را در پی دارد. مراد از علاقه ذاتی نیز همان‌گونه که خواهد آمد برقراری رابطه علیت میان مقدم و تالی است که منطق دانان چهار حالت را برای آن متصور دانسته‌اند: ۱. مقدم، علت تالی است. ۲. مقدم، معلول مساوی با تالی است. ۳. مقدم و تالی هر دو معلول یک علت هستند. ۴. میان مقدم و تالی رابطه تضایف برقرار است (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۱۶۲؛ خونجی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۸).

حقیقی بودن اتصال در لزومیه

لزومیه نوع حقیقی قضیه متصله است؛ زیرا برخلاف اتفاقیه، اتصال مقدم و تالی در لزومیه واقعی و به جهت علاقه ذاتی میان آن‌هاست. خواجه طوسی در این باره می‌گوید لزومیه و اتفاقیه دو نوع اتصال متباین‌اند، ولی

اطلاق اتصال بر لزومیه، حقیقی و بر اتفاقیه مجازی است (طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۱۳۳). ابن سینا نیز در همین راستا می‌گوید، اگر شرطی متصله را شرطی متصله به‌حسب شرط و جزاء بدانیم و نه به‌حسب رابطه لزومی یا اتفاقی میان مقدم و تالی، متصله واقعی آن است که اتباع تالی از مقدم به‌گونه لزوم وجود تالی از وضع مقدم باشد (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۳۴-۲۳۵). از همین‌روست که مباحث پیرامون متصله بیشتر درباره لزومیه صدق می‌کند.

در لزومیه، مقدم را ملزوم و تالی را لازم می‌نامند (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۸) و این نام‌گذاری از آن‌رو است که رابطه مقدم با تالی در لزومیه، رابطه یک ملزوم با لازم است. ارتباط میان ملزوم و لازم به‌گونه‌ای است که اگر ملزوم تحقق یابد، ضرورتاً لازم نیز تحقق می‌یابد و اگر لازم رفع گردد، ضرورتاً ملزوم نیز رفع می‌گردد (سهروردی، ۱۹۹۹، ص ۱۲-۱۳). بنابراین در لزومیه صادق، ضرورتاً اگر مقدم صادق باشد، تالی صادق است و اگر تالی کاذب باشد، مقدم کاذب است (علامه حلی، ۱۴۱۲، ص ۲۸۱).

ابن سینا بر این باور است که اساس لزومیه، وجود تلازم میان مقدم و تالی است و صدق و کذب لزومیه، به بود و نبود این تلازم بستگی دارد. وی بر پایه این سخن می‌گوید در لزومیه صادق، ممکن است مقدم یا هر دوی مقدم و تالی، محال و کاذب باشند (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۳۸-۲۳۹). خواجه طوسی از سخن شیخ این نتیجه را می‌گیرد که لزومیه یا حقیقی است یا لفظی. در لزومیه حقیقی، امکان تحقق مقدم و تالی وجود دارد؛ ولی در لزومیه لفظی، مقدم، امری محال است؛ مانند «اگر پنج زوج باشد، پس عدد است» (طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۷۲-۷۳).

انواع تلازم میان مقدم و تالی در لزومیه

ابن سینا پس از بیان اینکه در لزومیه، مقدم ذاتاً اقتضای تبعیت تالی از آن را دارد، درباره نوع تلازم در لزومیه می‌گوید، یا مقدم علت تالی است، مانند «اگر خورشید بتابد، پس روز موجود است»؛ یا مقدم معلول تالی است، مانند «اگر روز موجود است، پس خورشید می‌تابد»؛ یا مقدم و تالی با هم تضایف دارند، مانند «اگر حسن برادر حسین است، پس حسین برادر حسن است»؛ یا هریک از مقدم و تالی معلول علتی واحد هستند، مانند «اگر هنگام بارندگی رعد وجود دارد، پس برق نیز وجود دارد»؛ یا تلازم مقدم با تالی به‌گونه‌های دیگر است (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۳۳-۲۳۴). خواجه طوسی در این باره می‌گوید، سبب تلازم در لزومیه، چیزی است که با وجودش، وضع مقدم، مستلزم وضع تالی است. وی سپس نمونه‌های گفته شده از سوی ابن سینا درباره تلازم را یادآور می‌شود و این نمونه را نیز می‌افزاید: مقدم، مشروط باشد و تالی،

شرط (طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۶۹). این سخنان نشان می‌دهد که رابطه تلازم میان مقدم و تالی به رابطه علیت منحصر است؛ زیرا شرط بودن وجود علاقه ذاتی در لزومیه، تنها به این معناست که اتصال میان مقدم و تالی، به سبب رابطه علیت میان آن‌ها باشد. توجه به نمونه‌های ذکر شده از سوی ابن‌سینا و خواجه طوسی و دیگر منطق‌دانان (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۱۶۲؛ خونجی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۸؛ قطب رازی، ۱۲۹۴، ص ۲۰۳) از تلازم نیز گواه این مطلب است. ملاصدرا اشاره می‌کند که در تلازم عقلی، میان ملزوم و لازم، رابطه علیت برقرار است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۸). علامه طباطبایی هم وجود علاقه ذاتی میان ملزوم و لازم را به وجود رابطه علیت میان آن‌ها منحصر می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص ۵۱).

اقسام اتصال میان مقدم و تالی در لزومیه

تقسیم‌هایی برای اتصال لزومی میان مقدم و تالی متصور است که در اینجا به آن‌ها اشاره می‌شود:

تقسیم اتصال لزومی به دائم و غیردائم: اتصال در لزومیه یا به‌گونه دائم است یا غیردائم. در اتصال دائم، لزوم میان تالی و وضع مقدم، همیشگی است؛ مانند «اگر آفتاب بتابد، روز موجود است»؛ ولی در اتصال غیردائم، این لزوم به دلیل امکان پیدایش مانع، همیشگی نیست؛ مانند «اگر خورشید و ماه برابر هم قرار بگیرند، خسوف می‌شود». در مثال دوم ممکن است خورشید و ماه برابر هم باشند، اما خسوف نباشد (طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۶۹).

تقسیم اتصال لزومی به بدیهی و نظری: ابن‌سینا معتقد است تلازم میان مقدم و تالی یا بدیهی است یا نظری. از این رو، لزومیه به دو نوع تقسیم می‌شود: ۱. لزومیه در وجود و در بداهت عقلی؛ ۲. لزومیه در وجود و نیازمند کسب (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۳۴). در توضیح این تقسیم باید گفت تفاوت میان لزومیه و اتفاقیه در شناختن یا نشناختن تلازم واقعی میان مقدم و تالی است. اگر انسان به تلازم میان مقدم و تالی، چه به‌گونه بدیهی و چه با کسب و استدلال، پی ببرد، متصله، لزومیه است؛ ولی اگر انسان به تلازم میان مقدم و تالی پی نبرد، متصله، اتفاقیه است؛ گرچه در واقع و نفس‌الامر ممکن است اتصال، لزومی باشد (همان؛ طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۶۹).

تقسیم اتصال لزومی به تام‌الاتصال و ناقص‌الاتصال: لزومیه از حیث دوسویه یا یک‌سویه بودن تلازم میان مقدم و تالی، به تام‌الاتصال و اللزوم و ناقص‌الاتصال و اللزوم تقسیم می‌شود. در اتصال تام، مقدم و تالی، هر دو ملازم یکدیگرند. برای مثال هم می‌توان گفت «اگر خورشید طلوع کند، پس روز موجود است» و هم می‌توان گفت «اگر روز موجود باشد، پس خورشید طلوع کرده است». در اتصال

ناقص، تنها تالی لازم مقدم است و مقدم لازمه تالی نیست. برای مثال می‌توان گفت «اگر چیزی انسان باشد، پس او حیوان است»، ولی نمی‌توان گفت «اگر چیزی حیوان باشد، پس او انسان است» (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۳۲). در واقع لزوم تام، بیانگر «تلازم» میان دو حکم است به گونه‌ای که هرکدام دیگری را اقتضا دارد و بنابراین هر یک از دو حکم، هم ملزوم است و هم لازم. لزوم ناقص، بیانگر «استلزام» میان دو حکم است به گونه‌ای که تنها یکی از آن‌ها دیگری را اقتضا دارد و بنابراین تنها یکی از دو حکم ملزوم و دیگری لازم است (تهانوی، ۱۹۹۶، ج ۲، ص ۱۴۰۵).

برپایه آنچه گذشت می‌توان گفت تام بودن یا ناقص بودن اتصال، در لزومیه بودن قضیه تفاوت ایجاد نمی‌کند و هر دو در پدیدآوردن اتصال لزومی نقش یکسانی دارند؛ زیرا لزومی بودن متصله، به این است که وضع مقدم، مستلزم تالی باشد (شهرزوری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۴۷) و در این راستا استلزام تالی برای مقدم نقش ندارد. یک گواه این سخن، متمایز بودن مقدم و تالی از یکدیگر در متصله لزومیه و برخورداری آن‌ها از جایگاه ویژه خود است. از همین رو است که در لزومیه، مقدم را «مستصحب» و تالی را «مصاحب» می‌نامند (قطب رازی، ۱۲۹۴، ص ۱۱۲). گواه دوم، شرایط انتاج استدلال‌های مباشر و غیرمباشر استفاده کننده از قضیه لزومیه است؛ زیرا در این استدلال‌ها تنها بر استلزام مقدم برای تالی تکیه می‌شود. برای مثال عکس مستوی موجب کلیه لزومیه، موجب جزئی است؛ چون ممکن است تالی از مقدم اعم باشد و اعم مستلزم اخص نیست. نیز انتاج در قیاس استثنایی اتصالی، به دو قاعده وضع مقدم و رفع تالی منحصر است؛ زیرا ممکن است تالی متصله از مقدمش اعم باشد و در این صورت نمی‌توان از وضع تالی به وضع مقدم و از رفع مقدم به رفع تالی منتقل شد. اگر استلزام تالی برای مقدم را نیز شرط لزومیه بودن متصله بدانیم، باید اعتبار هر چهار قاعده را بپذیریم درحالی که این درست نیست (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۳۹۱).

تقسیم اتصال لزومی به اعتبار وجودی و عدمی بودن مقدم و تالی: در تحقق اتصال لزومی، تفاوت نمی‌کند مقدم و تالی هر دو وجودی باشند، مانند «هرگاه چیزی انسان باشد، پس حیوان است»؛ یا هر دو عدمی باشند، مانند «هرگاه چیزی حیوان نباشد، پس انسان نیست»؛ یا مقدم، وجودی و تالی، عدمی باشد، مانند «هرگاه چیزی سیاه باشد، پس سفید نیست»؛ یا مقدم، عدمی و تالی، وجودی باشد، مانند «هرگاه خطی مستقیم نباشد، پس منحنی است» (فخر رازی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۱-۲۲۲).

تقسیم اتصال لزومی به ایجابی و سلبی: لزومیه از حیث ایجابی یا سلبی بودن اتصال، به موجب و سالبه تقسیم می‌شود. در موجب لزومیه، به اتصال لزومی میان مقدم و تالی حکم می‌شود و در سالبه لزومیه، به سلب اتصال لزومی میان مقدم و تالی حکم می‌شود (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۱۰۰)؛ مانند

«هیچ‌گاه چنین نیست که اگر هوا تاریک باشد، پس خورشید می‌تابد». در سالبه لزومیه که از آن به سالبه اللزوم نیز یاد می‌کنند (قطب شیرازی، ۱۳۶۹، ص ۳۸۹؛ قطب رازی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۲۲). لزوم ایجابی میان مقدم و تالی سلب می‌شود و بنابراین معنایش یا سلب لزوم است یا ایجاب بدون لزوم (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۲۲). براین اساس، متصله اتفاقیه موجبیه نیز مصداقی از سالبه لزومیه شمرده می‌شود. در این راستا، قطب رازی درباره سلب اتصال در سالبه لزومیه می‌گوید، صدق این سلب یا به‌دلیل نبود علاقه لزوم است، یا به‌دلیل وجود علاقه نفی لزوم (قطب رازی، ۱۲۹۴، ص ۲۰۳).

سالبه لزومیه را نباید با لازمه‌السلب یکی گرفت؛ زیرا لازمه‌السلب، حکم به لزوم سلب تالی برای مقدم در متصله لزومیه است (همو، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۲۲) و به‌دیگرسخن، لازمه‌السلب، ایجاب اتصال لزومی میان وضع مقدم و تالی سالبه است (قطب شیرازی، ۱۳۶۹، ص ۳۸۹)؛ مانند «هرگاه اگر خورشید بتابد، پس هوا تاریک نمی‌شود». بنابراین برخلاف خواجه طوسی که لازمه‌السلب را همانند سالبه لزومیه، یک قضیه سالبه می‌خواند (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۲۲)، لازمه‌السلب، یک لزومیه موجبیه ترکیب یافته از عین مقدم و نقیض تالی است و نام‌گذاری آن به لازمه‌السلب، از باب اطلاق اسم ملزوم بر لازم یا اطلاق اسم لازم بر ملزوم است؛ زیرا سالبه لزومیه و لازمه‌السلب دو قضیه متلازم‌اند که در کم، توافق و در کیف، اختلاف دارند و تالی هریک از آن‌ها با تالی دیگری متناقض است (قطب رازی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۲۲). به‌همین دلیل، شاید بتوان در مقام تشبیه به حملیه محصله و حملیه معدوله گفت متصله نخست، سالبه محصله لزومیه و متصله دوم، موجبیه معدوله لزومیه است.

صدق و کذب در لزومیه

در لزومیه، صدق و کذب به اجزا تعلق نمی‌گیرد؛ بلکه به کل قضیه تعلق می‌گیرد؛ زیرا رابطه لزومی، هریک از مقدم و تالی را از قابلیت صدق و کذب خارج ساخته، تلازم تالی با مقدم را بیان می‌کند (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۱۵). صدق لزومیه به واقعی بودن تلازم میان مقدم و تالی و کذب آن به واقعی نبودن این تلازم است (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۱۶۲). به‌تعبیر شیخ اشراق، صدق و کذب لزومیه به این است که رابطه لزوم میان مقدم و تالی، صادق باشد یا نباشد (سهروردی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۰).

از دید منطق‌دانان شرط صدق لزومیه موجبیه آن است که از مقدم صادق و تالی کاذب ترکیب نشود؛ چون کاذب دارای رابطه لزوم با صادق نیست. بنابراین، لزومیه در این سه حالت می‌تواند صادق باشد:

۱. مقدم و تالی هر دو صادق باشند؛ ۲. مقدم و تالی هر دو کاذب باشند؛ ۳. مقدم، کاذب و تالی، صادق

باشد. ترکیب لزومیه موجهه کاذب، از هر چهار حالت متصور، ممکن است. لزومیه سالبه به دلیل اینکه مضمونش سلب لزوم است، صادق این قضیه، در صدق و کذب اجزایش، حکم لزومیه موجهه کاذب و کاذب این قضیه، در صدق و کذب اجزایش، حکم لزومیه موجهه صادق را دارد (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۸-۱۹۹). در فضای صدق و کذب متصله لزومیه، ممکن و محال بودن مقدم و تالی نیز حکم صادق و کاذب بودن مقدم و تالی را دارند؛ زیرا محال می‌تواند مستلزم ممکن باشد، ولی ممکن نمی‌تواند مستلزم محال باشد (طهرانی، ۱۳۸۹، ص ۱۷).

خواجه نصیر طوسی پس از بالا بردن حالات متصور صدق و کذب اجزای متصله به حسب تقسیم عقلی به نه ترکیب (یا هر دوی مقدم و تالی صادق‌اند؛ یا هر دوی آن‌ها کاذب‌اند؛ یا هر دوی آن‌ها محتمل صدق و کذب‌اند؛ یا مقدم، صادق و تالی، کاذب است و یا برعکس؛ یا مقدم، صادق و تالی، محتمل صدق و کذب است و یا برعکس؛ یا مقدم، کاذب و تالی، محتمل صدق و کذب است و یا برعکس)، می‌گوید در متصله لزومیه صادق، مقدم در صدق و کذب، نمی‌تواند مستلزم اخس و پایین‌تر از خود باشد، بلکه یا مستلزم مساوی خود و یا شریف‌تر از خود است. بنابراین از میان نه قسم متصور، لزومیه صادق تنها شش ترکیب را می‌پذیرد: ۱. مقدم و تالی هر دو صادق باشند؛ ۲. مقدم و تالی هر دو کاذب باشند؛ ۳. مقدم و تالی هر دو محتمل صدق و کذب باشند؛ ۴. مقدم، کاذب و تالی، صادق باشد؛ ۵. مقدم، محتمل صدق و کذب و تالی، صادق باشد؛ ۶. مقدم، کاذب و تالی، محتمل صدق و کذب باشد (طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۷۳).

حصر در لزومیه

حصر در لزومیه، به حسب عموم و خصوص فرض‌ها و زمان‌هایی است که در آن‌ها تلازم میان مقدم و تالی وجود دارد؛ نه به حسب عموم و خصوص مقدم و تالی (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۲۰۴) و نه به حسب تکرار وضع مقدم (طوسی، ۱۳۷۵ ب، ج ۱، ص ۱۲۲). بر این اساس لزومیه کلیه به معنای لزوم اتصال در همه زمان‌ها و در همه فرض‌های تحقق مقدم است. لزومیه جزئی‌ه نیز به معنای لزوم اتصال در برخی زمان‌ها و در برخی فرض‌های تحقق مقدم است (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۲۰۴). مراد از فرض‌های مقدم، حالاتی است که یا لازمه فرض مقدم‌اند، یا ممکن است که با مقدم فرض شوند (همان). این حالات، یا محمولاتی هستند که بر موضوع مقدم حمل می‌گردند، مانند «هرگاه اگر انسان نویسنده باشد و نشسته، دستش حرکت می‌کند»؛ یا قضایایی هستند که با وضع مقدم، وضع می‌شوند، مانند «هرگاه اگر هوا روز

باشد و آسمان صاف باشد، خورشید دیده می‌شود» (طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۸۰). در صدق لزومیه، همان‌گونه که لازم نیست مقدم صادق باشد، صدق حالات مقارن با مقدم نیز لازم نیست (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۲۰۵؛ طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۸۰).

ممکن است لزومیه جزئی با متصله انتفایه اشتباه گرفته شود؛ زیرا در لزومیه جزئی از ادات اتصال کلی استفاده نمی‌گردد. از این رو احتمال دارد اتصال میان مقدم و تالی، اتفاقی انگاشته شود. برای آشکار شدن تفاوت این دو قضیه باید التفات داشت که لزومیه جزئی همانند لزومیه کلیه، میان مقدم و تالی اش علاقه ذاتی وجود دارد؛ ولی همان‌گونه که گذشت این علاقه همیشگی نیست. در حالی که در انتفایه، اساساً میان مقدم و تالی علاقه ذاتی وجود ندارد (همان، ص ۸۱).

در نگاه ابوالبرکات بغدادی، بحث از حصر در متصله لزومیه فایده چندانی ندارد؛ زیرا در این متصله به لزوم یا عدم لزوم تالی برای مقدم حکم می‌شود و حکم به لزوم در جایی است که ارتباط میان مقدم و تالی، در هر زمان و حالتی لازم باشد و حکم به عدم لزوم در جایی است که ارتباط میان مقدم و تالی، در هیچ زمان و حالتی لازم نباشد. بر این اساس به ذکر سور نیازی نیست (بغدادی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۷۷). در نقد این دیدگاه می‌توان دو اشکال را مطرح کرد: ۱. در لزومیه به عدم لزوم تالی برای مقدم حکم نمی‌شود؛ چراکه لزومی نبودن اتصال به معنای اتفاقی بودن آن است؛ ۲. همان‌گونه که گذشت، تلازم میان مقدم و تالی ممکن است همیشگی نباشد.

لزومیه موجهه

لزومیه می‌تواند موجهه باشد و جهت در لزومیه، یا ضروری است یا وجودی؛ ولی نمی‌تواند امکانی باشد؛ زیرا گرچه در لزومیه احتمال دارد با وجود یک شرط، اتصال امکانی میان مقدم و تالی، لزومی شود، ولی این شرط، در هر وضع مقدم وجود ندارد. البته برخلاف جهت وجودی که به لزومیه اختصاص دارد، جهت ضروری به لزومیه اختصاص ندارد و متصله انتفایه نیز می‌تواند ضروری باشد. ابن سینا با تقسیم جهت اتصال به وجودی، ممکن و ضروری، جهت ضرورت در متصله را به اتصال همیشگی میان مقدم و تالی و جهت وجودی در این قضیه را به اتصال غیردائم میان مقدم و تالی شناسانده است (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۹۱-۲۹۲). وی دو قضیه متصله کلیه ضروریه و لزومیه کلیه وجودیه را برجسته کرده و به بررسی آن‌ها پرداخته است. البته گویا عبارت «متصله کلیه ضروریه» را نخستین بار ابن سهلان ساوی با الهام از سخنان ابن سینا به کار برده است (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۱۶۴).

از نگاه شیخ الرئیس، متصله کلیه ضروریه، متصله‌ای است که در آن با هر وضع که برای مقدم فرض شود، تالی با مقدم اتصال دارد و این اتصال همیشگی است؛ چه اتقاقی باشد و چه لزومی (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۹۱)؛ مانند «هرگاه چیزی انسان باشد، پس حیوان است» (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۱۶۵). لزومیه کلیه وجودیه نیز متصله‌ای است که در آن با هر وضع که برای مقدم فرض شود، اتصال تالی با مقدم لازم است و این اتصال دوام ندارد؛ مانند «هرگاه چیزی انسان باشد، پس نفس می‌کشد» (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۹۱).

ابن سینا می‌گوید، اگر بخواهیم از جهت ضرورت در متصله کلیه سخن بگوییم، باید به دو نکته توجه کنیم: ۱. دوام اتصال تالی باید در همه اوضاع و حالات مقدم باشد، نه اینکه تنها با یکی از آن‌ها باشد؛ ۲. دوام اتصال تالی، به لزومیه اختصاص ندارد، بلکه در اتقاقیه نیز ممکن است تالی با همه اوضاع مقدم، اتصال دائم داشته باشد (همان). البته برخی از منطق‌دانان، دوام اتصال را از کلیت اتصال تفکیک نمی‌کنند؛ بلکه آن را یکی از شرط‌های کلیت اتصال می‌دانند؛ زیرا معتقدند کلیت در متصله دارای دو رکن است: الف) تالی با همه اوضاع و احوال مقدم اتصال دارد؛ ب) تالی با هریک از اوضاع و احوال مقدم، اتصال دائمی دارد (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۲۰۴؛ شهرزوری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۶۶-۱۶۷؛ قطب رازی، ۱۳۸۶، ص ۳۱۴-۳۱۵). بغدادی پس از بیان اینکه کلیت و جزئیت متصله، به ذکر دوام و عدم دوام اتصال است، می‌گوید دوام و عدم دوام اتصال، به جهات متصله شبیه‌ترند تا سور؛ زیرا دوام و عدم دوام اتصال، همانند دوام و عدم دوام حمل است و همان‌گونه که منطق‌دانان، دوام و عدم دوام حمل را جهت حمل می‌دانند نه سور، بهتر است در متصله نیز آن‌ها را جهت اتصال بدانیم نه سور. وی البته اشاره می‌کند که در متصله، بدون اینکه به چیز دیگری نیاز باشد، دوام و عدم دوام اتصال، کلیت و جزئیت اتصال را نیز بیان می‌کنند (بغدادی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۷۶-۷۷).

ابن سینا درباره وجودی بودن اتصال در متصله کلیه به این نکته اشاره می‌کند که غیردائم بودن اتصال، به لزومیه کلیه اختصاص دارد و اتقاقیه کلیه نمی‌تواند از این جهت برخوردار باشد؛ زیرا اتصال در وجودیه کلیه اتقاقیه مفروض، نه دارای لزوم است و نه دوام؛ از این رو امری عرضی است و تحقق امر عرضی، اساساً امکانی است، نه وجودی و بالفعل (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۹۱-۲۹۲). ابن سخنان از سوی برخی از منطق‌دانان نیز پذیرفته شده است (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۱۶۴-۱۶۵؛ طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۱۳۳)؛ ولی برخی دیگر از منطق‌دانان، به دلیل نوع تعریفشان از کلیت اتصال، قضیه‌ای به نام «وجودیه کلیه ضروریه» را نپذیرفته‌اند؛ زیرا آنان کلیت اتصال را اتصال دائمی تالی با هریک از اوضاع و

احوال مقدم می‌دانند (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۲۰۴؛ شهرزوری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۶۶-۱۶۷؛ قطب رازی، ۱۳۸۶، ص ۳۱۴-۳۱۵) که در این صورت، لزومیه کلیه نمی‌تواند وجودی باشد؛ بلکه همیشه ضروری و دائمی است؛ چراکه اگر وجودی باشد، وصف کلیت را از دست می‌دهد.

با لحاظ این سخن ابن‌سینا که «کلیه بودن لزومیه، اعم از آن است که اتصال میان تالی و هر یک از اوضاع و حالات مقدم به‌گونه دائم باشد؛ چراکه ممکن است این اتصال، وجودی و غیردائم باشد» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۹۱-۲۹۲) می‌توان گفت، اتصال تالی با همه یا برخی از اوضاع مقدم، جزء کمیت اتصال است و دوام و عدم دوام اتصال تالی با همه یا برخی از اوضاع مقدم، جزء جهت اتصال است. خواجه طوسی جهت وجودی در متصله را به مطلق لادائم و مطلق عام تقسیم می‌کند و بر این اساس، جهت متصله را چهار نوع می‌داند: وجود اتصال میان تالی و مقدم، یا بالفعل است یا بالقوه. در صورت بالقوه بودن وجود اتصال، جهت اتصال، ممکن است. در صورت بالفعل بودن وجود اتصال، یا اتصال دائم است، یا غیردائم، یا هم احتمال دارد دائمی باشد و هم غیردائم. جهت اتصال در حالت نخست، ضروری است؛ در حالت دوم، مطلق لادائم و در حالت سوم، مطلق عام است (طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۱۳۳).

رابطه لزومیه با منفصله در بستر تلازم شرطیات

متصله لزومیه با منفصله‌ای که با آن در کم و کیف توافق دارد، متلازم است. در این راستا، لزومیه با منفصله مانعة‌الجمع ترکیب یافته از عین مقدم و نقیض تالی تلازم دارد؛ زیرا در منفصله مانعة‌الجمع، اجتماع مقدم و تالی با هم محال است و بنابراین اگر مقدم تحقق یابد، تالی لزوماً رفع می‌گردد. نیز لزومیه با منفصله مانعة‌الخلو ترکیب یافته از نقیض مقدم و عین تالی ملازم است؛ زیرا در منفصله مانعة‌الخلو، ارتقای مقدم و تالی با هم محال است؛ از این رو، اگر مقدم رفع شود، تالی لزوماً تحقق می‌یابد. متصله لزومیه با منفصله حقیقیه در جایی که تالی از مقدم اعم است، تلازم ندارد (همو، ۱۳۷۵ ب، ج ۱، ص ۱۳۳-۱۳۴).

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گذشت، باید گفت لزوم در معنای عام آن، به معنای محال بودن انفکاک میان دو چیز است و این معنا با در نظر گرفتن بسترهای خاص در دانش منطق، معنای خاص پیدا می‌کند؛ بدون آنکه این معنای خاص، در اصل معنای لزوم با هم اختلاف داشته باشند. لزوم در بستر بحث دلالت، به معنای

دلالت لفظ بر معنای التزامی و در بستر کلیات خمس، به معنای تلازم میان شیء و عرض لازمیش و در بستر قضایای شرطی، به معنای اتصال لزومی میان مقدم و تالی است. از میان دیگر معانی خاص لزوم، می‌توان از ضرورت انتاج نتیجه از مقدمات قیاس و تلازم قضایا با یکدیگر یاد کرد. لزوم همچنین دارای اقسامی است که البته این اقسام می‌توانند در مباحث گوناگون منطقی هم‌پوشانی داشته باشند. این اقسام عبارتند از: الف) تقسیم لزوم به بین بالمعنی الاخص، بین بالمعنی الاعم و غیربین؛ ب) تقسیم لزوم به لزوم در مقابلات و لزوم در متلازمات؛ ج) تقسیم لزوم به لزوم بالعرض، لزوم بالذات علی الاکثر، لزوم بالذات باضطرار تام اللزوم و لزوم بالذات باضطرار غیرتام اللزوم؛ د) تقسیم لزوم به لزوم تام و لزوم ناقص؛ ذ) تقسیم لزوم به لزوم دائم و لزوم غیردائم؛ ر) تقسیم لزوم به لزوم کلی و لزوم جزئی؛ ز) تقسیم لزوم به لزوم عقلی و لزوم خارجی. البته شرط کاربردی بودن لزوم و بهره‌گیری از آن در مباحث علمی، عقلی بودن آن است؛ یعنی ذهن به تلازم میان ملزوم و لازم پی ببرد؛ چراکه صرف تلازم خارجی میان دو شیء، بدون اینکه ذهن انسان از این تلازم آگاه باشد، نمی‌تواند در اندیشه انسانی و شناخت انسان از تلازم میان اشیا نقش داشته باشد.

در توضیح قضیه برآمده از تلازم میان دو نسبت، یعنی متصله لزومیه، باید گفت این قضیه، شرطیه‌ای است که به دلیل وجود علاقه ذاتی میان مقدم و تالی، فرض صدق مقدم آن، مستلزم صدق تالی است. به‌دیگرسخن اساس لزومیه، وجود تلازم میان مقدم و تالی است و صدق و کذب لزومیه، به بود و نبود این تلازم بستگی دارد. ریشه این تلازم نیز وجود رابطه علیت میان مقدم و تالی است که یا مقدم علت تالی است؛ یا مقدم معلول تالی است؛ یا مقدم و تالی باهم تضایف دارند؛ یا هریک از مقدم و تالی معلول علتی واحد هستند. تلازم میان مقدم و تالی با لحاظ اعتبارات گوناگون، اقسامی می‌پذیرد، مانند دائمی یا غیردائم بودن، بدیهی یا نظری بودن، تام یا ناقص بودن و ایجابی یا سلبی بودن. هریک از این اقسام، قضیه لزومیه متفاوت با دیگری پدید می‌آورد؛ با این التفات که همه آن‌ها در اصل برخوردار از تلازم میان مقدم و تالی مشترکند، به‌جز سالبه لزومیه که مفادش نه لزوم سلب، بلکه سلب لزوم یا ایجاب بدون لزوم است. به‌دیگرسخن، صدق سالبه لزومیه یا به دلیل نبود علاقه لزوم میان مقدم و تالی و یا به دلیل وجود علاقه نفی لزوم میان آن‌هاست.

شرط صدق لزومیه موجه آن است که از مقدم صادق و تالی کاذب ترکیب نیابد. براین اساس، این قضیه در سه حالت «ترکیب از مقدم و تالی صادق»، «ترکیب از مقدم و تالی کاذب» و «ترکیب از مقدم کاذب و تالی صادق»، صادق است. لزومیه موجه کاذب می‌تواند از مقدم صادق و تالی کاذب نیز ترکیب

یابد. در قضیه لزومیه، ممکن و محال بودن مقدم و تالی نیز حکم صادق و کاذب بودن مقدم و تالی را دارند؛ زیرا محال می‌تواند مستلزم ممکن باشد، ولی ممکن نمی‌تواند مستلزم محال باشد. با لحاظ اینکه حصر در لزومیه، به‌حسب عموم و خصوص فرض‌ها و زمان‌هایی است که در آن‌ها تلازم میان مقدم و تالی وجود دارد، لزومیه کلیه به‌معنای لزوم اتصال در همه زمان‌ها و در همه فرض‌های تحقق مقدم است و لزومیه جزئی به‌معنای لزوم اتصال در برخی زمان‌ها و در برخی فرض‌های تحقق مقدم است. جهت در لزومیه، یا ضروری و یا وجودی است و نمی‌تواند امکانی باشد. این‌سینا جهت ضرورت را به اتصال همیشگی میان مقدم و تالی و جهت وجودی را به اتصال غیردائم میان مقدم و تالی معنا می‌کند. برخی از منطق‌دانان، دوام اتصال را غیر از کلیت اتصال ندانسته و دوام اتصال را لازمه کلیت اتصال شمرده‌اند. لزومیه با منفصله موافق با آن در کم و کیف، متلازم است و هر یک از منفصله‌های مانعة‌الجمع، مانعة‌الخلو و حقیقیه در برخی از حالاتشان با لزومیه تلازم دارند. نقش کلیدی لزومیه در قیاس را نمی‌توان فراموش کرد، چراکه اعتبار هر یک از قیاس اقترانی شرطی اتصالی و قیاس استثنایی اتصالی، وابسته به این است که مقدمه متصله آن‌ها لزومیه باشد.

منابع

۱. ابن رشد، محمد بن احمد، ۱۹۸۰م، *تلخیص کتاب ارسطوطاليس فی الجدل*، تحقیق محمد سلیم سالم، قاهره، هیئة المصرية العامة للكتاب.
۲. ابن سهلان ساوی، ۱۹۹۳م، *البصائر النصيرية فی علم المنطق*، تصحیح رفیق عجم، بیروت، دار الفكر اللبناني.
۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۷۵، *الاشارات والتنبيهات*، قم، نشر البلاغة.
۴. _____، ۱۴۰۴ق، *قیاس شفاء*، زیر نظر ابراهیم مدکور و تحقیق سعید زاید، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی.
۵. ابوالبرکات بغدادی، ۱۳۷۳، *المعتبر فی الحکمة*، تصحیح فتحعلی اکبری، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
۶. انصاری، محمد بن جابر، ۱۳۸۶، *تحفة السلاطين*، تحقیق احد فرامرز قراملکی، تهران، میراث مکتوب.
۷. تهانوی، محمد علی، ۱۹۹۶م، *کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم*، تحقیق علی دحروج و ترجمه جورج زیناتی و عبدالله خالدی، بیروت، مکتبة لبنان ناشرون.
۸. جرجانی، میرسید شریف، ۱۴۰۷ق، *التعريفات*، تحقیق عبدالرحمن عمیره، بیروت، عالم الکتب.
۹. حاج حسینی، مرتضی، ۱۳۹۰الف، «متصله لزومی در منطق سینوی و نقد و تحلیل رویکردهای مختلف درباره نسبت آن با انواع شرطی در منطق جدید»، *متافیزیک*، ش ۹ و ۱۰، ص ۴۷-۶۴.
۱۰. _____، ۱۳۹۰ب، «متصله لزومیه و انواع آن در منطق سینوی همراه با تحلیل و نقد برخی دیدگاهها»، *منطق پژوهی*، ش ۴، ص ۲۳-۴۸.
۱۱. خونجی، محمد بن ناماور، ۱۳۸۹، *کشف الاسرار عن غوامض الافکار*، تحقیق خالد رویهب، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۱۲. دارابی، علیرضا، ۱۳۹۶، «نسبت ارزش شرطی لزومی و ارزش مقدم و تالی آن در منطق سینوی»، *منطق پژوهی*، دوره ۸، ش ۲، ص ۴۹-۶۹.
۱۳. دیرباز، عسگر و حسین مطلبی کربکندی، ۱۳۹۱، «نگاهی به بحث تلازم بین متصله لزومیه و منفصله در کلام خواجه نصیرالدین و فخررازی و بررسی تطبیقی آن با منطق جدید»، *معرفت فلسفی*، ش ۳۸، ص ۱۰۵-۱۲۰.
۱۴. زادبوسفی، امیرحسین، ۱۴۰۰، «فروکاهش تلازم به علیت؛ نزاعی در سنت فلسفه اسلامی»، *حکمت معاصر*، دوره ۱۲، ش ۱، ص ۱۰۹-۱۳۶.
۱۵. سراج الدین ارموی، ۱۲۹۴، «مطالع الانوار» در: *شرح المطالع*، با شرح قطب رازی، قم، انتشارات کتبی نجفی.
۱۶. سهروردی، ۱۳۸۵، *المشارع والمطارحات*، تصحیح مقصود محمدی و اشرف عالیپور، کرج، نشر حق یاوران.
۱۷. _____، ۱۹۹۹م، *حکمة الاشراق*، ترجمه جان والبریج و حسین ضیائی، نیویورک، دانشگاه بریگهام یانگ.

۱۸. شهبای، محمود، ۱۳۴۰، رهبر خرد، تهران، کتابخانه خیام.
۱۹. شهرزوری، محمدین محمود، ۱۳۸۳، *رسائل الشجرة الالهية في علوم الحقائق الربانية*، تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۲۰. طباطبایی، محمدحسین، ۱۴۱۶ق، *نهاية الحكمة*، قم، موسسه النشر الاسلامی.
۲۱. طهرانی، یوسف، ۱۳۸۹، *نقد الاصول وتلخیص الفصول*، تحقیق احد فرامرز قراملکی، زنجان، دانشگاه زنجان.
۲۲. علامه حلی، ۱۳۷۹، *الاسرار الخفية في العلوم العقلية*، تحقیق مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیة، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۳. ———، ۱۴۱۲ق، *القواعد الجلية في شرح الرسالة الشمسية*، تحقیق فارس حسون تبریزیان، قم، موسسه النشر الاسلامی.
۲۴. فارابی، ۱۴۰۸ق، *المنطقيات (جلد ۱)*، تحقیق محمدتقی دانش پژوه، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی.
۲۵. فخر رازی، ۱۳۸۱، *منطق الملخص*، تحقیق احد فرامرز قراملکی و آدینه اصغری نژاد، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).
۲۶. ———، ۱۳۸۴، *شرح الاشارات والتنبيهات*، تصحیح علیرضا نجف زاده، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۲۷. قطب الدین رازی، ۱۳۷۵، *تعلیقه بر شرح اشارات طوسی*، قم، نشر البلاغة.
۲۸. ———، ۱۳۸۶، *تحریر القواعد المنطقية*، تصحیح محسن بیدارفر، قم، انتشارات بیدار.
۲۹. ———، ۱۲۹۴، *شرح مطالع الانوار*، قم، انتشارات کتبی نجفی.
۳۰. قطب الدین شیرازی، ۱۳۶۹، *درة التاج*، تصحیح سید محمد مشکات، تهران، انتشارات حکمت.
۳۱. کاتبی قزوینی، ۱۹۹۸م، *الشمسية في القواعد المنطقية*، تحقیق مهدی فضل الله، بیروت، مرکز الثقافی العربی.
۳۲. صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، *الشواهد الربوبية في المناهج السلوكية*، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۳۳. ———، ۱۳۸۲، *شرح الهیات شفاء*، تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۳۴. نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۵الف، *اساس الاقتباس*، تحقیق سید عبدالله انوار، تهران، نشر مرکز.
۳۵. ———، ۱۳۷۵ب، *شرح الاشارات والتنبيهات*، قم، نشر البلاغة.